

وای خدا مائده عجب گبری بودا حالا پطوری دو درش کنم و برم برایش کادو بفرم؟  
 به مهمونایی که حالا نصف شده بودند و اکثرشون رفته بودند سر کار و زندگیشون نگاهی کردم  
 پیش مادر متین رفتم و فیلی آهسته برایش گفتم میفوام؟ به جوری منو بفرسته بیرون که مائده شک نکنه  
 مادر متینم با لبفند گفت

عزیز دلم مشکلی نیست... فقط به نیم ساعت صبر کن تا کار تقسیم سمنوها تموم بشه بعد با متین برو که میفواد سمنوها را  
 بیره دم در فونه ها هم ثواب میکنی هم کارتو انجام میدی  
 اوه چه شور... من و متین آگه با هم بریم که سفر سگته را زده  
 وقتی مامان متین جلوی همه بوم گفت: پاشو عزیزم ملیسا چون کمک متین برو تا سمنوها رو پخش کنید  
 از نگاه بقیه بی اختیار فعالیت کشیدم  
 متین زودتر از من خودشو جمع و جور کرد و گفت

### مامان مزاحم خانم احمدی نشید من خودم تنها

قبل از اینکه جملش تموم بشه سهراب گفت  
 منم میرم کمکش  
 ایش بمیرید همتون... حالا همه زرتنگ شدن  
 مادر متین فیلی ریلکس گفت  
 میفوام پندتا از سمنوها را هم ملیسا بده به اقوامش... برو عزیزم دیر شد  
 در مقابل پشمای شکه مائده و سفر و سهراب و متین فان پارمو مرتب کردم و سرم پایین انداختم و با ناز گفتم

پشم

اوا موش بفروردم . . . . . چه با هیام من

سهراب کنه هم آفر نیومد و یه بوری بغ کرد که احساس کردم من زن عقدیشمو کار فلافی کردم

ای بابا چه گیری افتادیمو

فدا مادر مائده را پیامرزه با این وقتت زایدنش و تولد دخترش . . . آفه الان وقتش بود دقیقا توی مدت زمان قهر منو مامان بابام و سمنو بزون متین اینا . . . آفه چرا یه زره آینده نگر نبوده

فود درگیری دارم من

متین سمنو های دستش و کنار بقیه سمنوها گذاشت و رفت توی ماشین نشست

وا من جلو بشینم یا عقب

اگه عقب بشینم که \*کمر\* مبارکم روی سمنوهای پیده شده روی صندلی عقب میسوزه و اگه جلو بشینم متین پیش فودش فکر میکنه فبیره

متین به من که مستاصل نگاش میکردم نگاهی انداخت و یکم فم شد و در جلو را برام باز کرد

این بنتلمن باز یاش منو کشته . . . . . اصلا از جاش تکون نفورد حالا میمرد میومد پایین درو برام باز میکرد و میگفت

بفرمایید

هی هی ما از اولم شانس نداشتیم

نشستم درو یکم مکلم بستم

متین بی هیچ حرفی راه افتادو بعزم دکمه پفشو زد

دل دیوانه من به غیر از محبت گناهی ندارد فدا داند

شده چون مرغ طوفان که جز بی پناهی پناهی ندارد فدا داند

منم آن ابر وهشی که در هر بیابان به تلفی سرشکی بیفشانم  
به جز این اشک سوزان دل نا امیدم گواهی ندارد فردا داند

•  
•  
•

هی الهی بمیرم برا دلت چه سوزناک بود

نکنه متین فان هم آره

کار پفش سمنوها رو متین برون اینکه اجازه بره من حتی از ماشین پیاده بشم انجام دادپ  
سوار ماشین که شد گفت

**خوب اینم از آخریش**

**حالا شما آدرسو بدید تا این چهارتا را هم برسونیم**

اول در فونه یلدا رفتم که بیچاره با دیدن من همراه با متین سنگلوب کرد اونم با دیدن پادری که روی سرم بود  
شقایقم اصلا نداشتم متینو ببینه و خودم رفتم دم در آپارتمانشون سمنو را دادم

کورشم که خودش امر سر کوشون با قیافه داغون سمنو را گرفت و رفت

در یہ تصمیم آنی به متین آدرس فونہ را دارم مطمئنًا تو این ساعت روز نہ بابا بود و نہ مامان

متین دم در فونہ نگہ داشت و من تعارفش کردم اما اون بیرون اینکہ نگام کنہ مہترمانہ گفت منتظرم میمونہ و من سمنو را برداشتم و سریع رفتم تو فونہ

سوسن با دیدنم تقریبًا بال در آورد به سمتم اومد و مکلم بغلم کرد... پوش گفتم نمیفوام کسی بیرونہ من سمنو آوردم و سوسن ہم فقط قریبوں صدقم رفتم کہ بقدر چادر بوم میاد

سریع رفتم تو اتاقمو از تو پمرون سوغاتیهای مامان پارچہ لیمویی رنگ فوشکلی کہ از کیش برام آورده بود را بیرون کشیدمو و سریع کادوش کردم واسہ تولد مائده چون واقعا حوصلہ فرید نداشتم

یکی دو دست لباس با مجاہبم انداختم تو یکی از کولہ هامو سریع بییم زدم

فوشبفتانہ هنوز مامان اینا نیومده بودن کہ از سوسن خداهافظی کردم و او مدرم بیرون

متین ماشینو اونطرفتر پارک کرده بود هنوز دو قدم دیگہ تا ماشین داشتہ کہ صدای ملیسا گفتن آرشام متوقفم کرد

وای خدای اینو کجای دلم بزارم با نفرت برگشتمو نگاش کردم سریع خودشو به من رسوند

یہ دور دورم تا بید و اروم دست زد و گفت

بر اوو چہ دفتر با مجاہبی... انوقت چرا؟

به فودم مربوطہ

البتہ فوشکله..... مسافرت شمال فوش گذشت؟

جوابشو ندادم و تو پیشاش با نفرت فیرہ شدم

## کی انشالله از شمال بر میگرددید ؟

هر وقت میلم کشید

به میلت بگو زودتر بکشه ..... برات برنامه دارم

من باهات کاری ندارم

اوه چه فشن .... از شمال که رسیدی فونه خودتو واسه مراسم ازدواجمون آماده کن

من صد سال سیاه همپین گوهی نمیفورم

فاصله اش را با هام کمتر کرد و گفت

میفوری عزیزم به موقش بدتر از گوهم میفوری

دستشو رو شونه هام گذاشت و فودشو بوم نزدیک کرد

مکلم عقب هولش دارم و گفتم

برو گمشو آشغال

اوم..... دلم واسه فمش دانت تنگ شده بود ..... بیا تو بغل عمو تا رفع دلتگیم بشه و

دستاشو دوباره برا بغل کردنم باز کرد

### چیزای شده

من با فبات و آرشام با تعجب به متین نگاه کرد

اوه پس بگو این چادر به فاطر چی بود

جری به سمتم برگشت و گفت

ولی یه چیزو فراموش کردی اونم اینه که من تا حالا تو زندگیم هر چیزی رو خواستم به دست آوردم..... تو رو هم

مینوام و

فقه شو

یه قدم سریع به سمتم اومد که متین سریع فاصله بین من و آرشامو پر کرد و رو به من گفت

### شما برید تو ماشین

با ترس حالا به آرشام که با لبندرم موزی متین را نگاه میکرد، نگاه کردم یک آن ترسیدم که آرشام از قضیه شرط بندی چیزی

بگه و متین

آستین متینو گرفتم و کشیدمو و گفتم

متین تو رو خدا بیا بریم ولش کن

آرشام بیتوجه به من به متین گفت

چوجه تو این وسط چی میگی؟

### من

تو حرف متین پریدمو گفتم

متین چون مامانت چون مائده... اصلا چون اون کسی که دوشش داری بیا بریم... جلوی همسایه ها بره

متین آرشامو به عقب هل داد و گفت

### برو سوار شو

سریع سوار شدم و متین هم نشست قبل از حرکت آرشام آروم به شیشه سمت من زد

متین ماشینو روشن کرد

و من نگامو از پشمای پر از شیطنت آرشام گرفتم و فقط شنیدم گفت

دارم برات

و این حرف بی اختیار لرزه ای به تنم انداخت

متین حتی پفش ماشین را خاموش کرد و در سکوت با سرعت زیادی رانندگی کرد

فقط پوف کشیدنهای عصبی بود که سکوتو میشکست

بی اختیار گفتم

اون هیچ غلطی نمیتونه بکنه

شاید بیشتر برای دادن اعتماد به نفس به خودم گفتم

### چرا با پدر مادرتون درست صحبت نمیکنید ؟

چند بار باهاشون حرف بزدم ... زبونم مو در آورد از بس گفتم و کسی نشنید

مامانم که فکر می کنه من عقلم نمیره و هنوز صلاح زندگی خودمو نمیفهمم بابامم که رو حرف اون حرف نمیزنه

### پس علت اومدن خونه مانده این بود که شما راحت صحنه رو ترک کردید

میخواستی پیکار کنم

### میموندید و محکم میگفتید نه

خوب به خاطر این ، این حرفا رو میزنید که مامانم نمیشناسی

**نه ....نمیشناسم .....اما شما را خوب میشناسم...دختری که تو تصورات من بود خیلی محکم تر از این حرفا بود .....همیشه حرفشو میزد حتی اگه به ضررش تموم میشد ....مثل**

### **اینکه اشتباه شناختتون**

در جواب حرفاش فقط به آه کشیدمو گفتم

هیچ وقت درکم نمیکنی؟

**نه اما ازتون میخوام برگردید خونه و مثل همیشه باشید جسور و شیطان**

با تعجب نگاه کردم که مثل همیشه نگاهش ازم دزدید .....چی شد؟

در فونشون پیاده شدم و به تشکر سریع کردم و الفرار

مائده ی گور به گوری را راضی کردم سریع بریم فونشون و اونم با هزار تا ناز قبول کرد

از مامان متین به عالمه تشکر کردم همراه مائده راهی شدم

روز تولد مائده تکلیف فودمو نمیدونستم

باید الان بوش کادو بدمو تبریک بگم یا جشنی چیزی تو راهه

برای همین وقتی مائده رفت

**WC**

سریع از تو حافظه تلفنشون شماره فونه عمش که به اسم عمه جون سیو بود گرفتم



**الو**

سام متین فان

**سلام خانم احمدی**

ملیسا هستم

**بله شناختمتون**

من فکر کردم نشناختین آفه کل خامیل پدریم احمدی هستند گفتم با یکی دیگه اشتباه گرفتیدم

**امری داشتن**

شیطونه میگه بزخم تو پرش هیف که ممکنه مائده از دستشویی بیرون بیاد وگرنه من میدونستمو این بچه پرو

واسه تولد مائده که امروزه و انشاالله یادتون نرفته برنامه ای دارین

**بله شب اونجاییم ..... لطفا به روش نیارید**

منتظر بودم شما فقط بگیر ....فعلا بای

امروز باید حال این بشرو بگیرم

گوشیم زنگ خورد با دیرن شماره آرشام سریع گوشیه فاموش کردم

بره بمیره عوضی

تولدت مبارک .....تولدت مبارک

به فونواره کوچیک مائده که توی حال کوچیکشون جمع شده بودند نگاهی کردم به این فکر کردم چرا هیچ کدوم از اقوام مادری مائده را ندیدم

متین مثل بچه ها بالا پایین میپرید و کادوی کوچیکشو به مائده نمیداد و مائده هم دست آفر با دو تا تو سری ازش گرفت و این دو تا توسری همانا و آرزوی من برای اینکه کاش الان جای مائده بودم که مکلمتر میزدم همانا از اون وقتی که اومده بودند اصلا به متین توجه نکردم پرو هالمو پشت تلفن گرفت

هالا نه اینکه توبه کردن یا نکردن من تاثیری رو این پسر داره  
مائده کادوی متین و که باز کرد با تعجب گفت

وای متین مرسی  
و تسبیح زیبا زرد رنگی را در آورد و گفت این که شاه مقصوده... وای فیلی گرونه

### قربون آجی گلم قابلیتو نداشت

هر چهارتا کادو رو باز کرد  
کادوی باباش سوییچ یه پراید بود که اشک به چشمون مائده نشوند و اون فودشو همپین تو بغل پدرش پرت کرد که یک آن  
مسودیم شد  
عمه اش هم سرخ کن گرفته بود که همزمان با مائده گفتند

اینم مال جهیزیت و بعد فندیدن  
از منم بابت پارچه یه عالمه تشکر کرد  
رفت توی آشپزفونه که پایی بیاره تا همراه کیک بفوریم منم مثل کنه بعوش پسیدمو همراهش رفتم

مائده جونم

جونم

اوه آگه میدونستم با دادن یه کادو انقدر با ادب میشی زودتر میدادم

زهر مار

آهان هالا شد... اونطوری باهات حال نمیکردم

وای ملیسا میگی چی میفوی

هیچی به خدا... میفواستم بدونم چرا از اقوام مادریت کسی نیومد

فوب... من اونا را ندیرم... داستانش مفصله شب برات میگم

## اکی

بعد از رفتن متینو مادرش به اتاق مائده رفتیمو اون برام گفت که مامانش از دنیای ادمایی مثل من بوده مرغه و پیدرد که توی بیمارستان پزشک بوده و پدر مائده هم به عنوان مجروح جنگی میره اونجا و عاشق هم میشند مادرش با پدر مائده ازدواج میکنه اما از فونوادرش ترد میشه و مائده اصلا نمیدونه اونا کی هستند و چه شکلی هستند  
تمام شب به این فکر میکردم آگه به فرض مهال ۰۰۰ دور از جونم ۰۰۰ از هفت پشتم بدور ۰۰۰ من و متین عاشق هم میشدیم  
عکس العمل فونوادم چی بود ..... احتمالا مامان تیر بارونم میکرد

تصمیمو برای برگشتن به فونه گرفتم

حق با متین بود اینطوری هیچ مشکلی حل نمیشد

نفس عمیقی کشیدمو به مائده گفتم میفوام برگردم فونه

مائده با لبفند گفت: با اینکه بدجور بهت عادت کردم اما درستترین تصمیم همینیه

با یه عالمه تشکر از فودشو پدرش راهی فونه شدم

میدونستم که برای یه جنگ حسابی باید آماده باشم

از قصد بلند گفتم

یوهو ۰۰۰ من اومدم

مامان از اتاق بیرون اومد و سوسن هم از آشپزفونه

سلام فانم به فونه فوش اومدید

باتون فیلی فالی بود

بغلش کردم زیر گوشش گفتم

یادم باشه کلاس بازیگری ثبت نامت کنم

این سوسن عجب ناکسی بودا .... فوبه دو روز پیش براش سمنو اوردم و تاکید کردم که به کسی نگه  
الان همپین از دیدنم هیجان زده شد که خودم باور شد شمال بودم..... به سمت مامان که دست به سینه مثل طلبکارا  
نگام میکرد رفتم و گوشو بوسیدم

سلام مامان جونم

مرسی انقدر از دیدنم ذوق نکن

وای مامانی مردم از بس تهویلم گرفتگی

مامان به همون حالت دست به سینه گفت

معلوم هست داری پیکار میکنی ؟

این چند روزو باکی و کجا بودی ؟

کولمو رو شوونم جا به جا کردم و رو به سوسن گفتم

من فستم واسه ناهار صدام نکن

مگه با تو نیستم

از داد مامان جا فورم..... سعی کردم خودمو کنترل کنم

بفرمایید فانم فانما

پرسیدم باکی رفتی شمال که هیچ کدوم از دوست جون بونیا تو نبردی؟

فوب با یه دوست جدید رفتم

صمیم..... اونوقت تو این

وای مامان بسه بزار برسم بعد شروع کن

یادت که نرفته به خاطر حرفا و کارای شما ول کردم و رفتم

پیکار کردم مگه ..... بده صلاحتو میفوام ..... تو

آره میروم مامان من بهم هالیم نیست نفهمم .. نمیفهمم تو این دنیا فقط با آرشام فوشبفت میشم ..... شروتش ده برابر

باباس .... بازم بگم

با افم نکام کرد و گفت

قرار فاستگاریو میزارم واسه فردا شب

از الانم تا بعد از مراسم فاستگاری حق نداری از فونه بری بیرون

اونوقت چرا حق ندارم؟

چون من میگم

مامان کوتا بیا نکنه میفوامی مثل دفترای عهد دغیانوس بزنی تو سرمو بشونیم پای سفره عقد

لازم باشه اون کارم میکنم

دلفور گفتم

مامان

بی توجه به من رفت تو اتاقتش و در و بست ..... کاش برگشته بودم

باید دیر یا زود با آرشام مواجه میشدم پس تصمیم گرفتم هیچی به مامان نگم و بزارم هر کاری که دوس داره انجام بده

به یه چشم بهم زدن اماره شدمو فواستم برم پیش مهمونا که گوشیم زنگ خورد

با دیدن اسم مائده با فوشالی گوشید برداشتم

سلام مائده جونم

سلام ملیسا فوبی عزیزم تو این یه روز دلم قدر یه دنیا واست تنگ شده

منم همینطور ممنون

اوه چه با ادب ...گفتم حالا صرف کلفت بارم میکنی

حوصله ندارم

واسه چی؟

فاستگارم اومدنند ...پایینند

صداش غمگین شد و گفت :واقعا

آره .....دیگه دارم کم میارم

با عجله پرسید :یعنی چی ؟

فوب ...نمیدونم.....راستش .....دیگه حوصله این همه کش مکش را ندارم

سوسن در زد و گفت

فانم ...مادرتون چند بار صداتون کردند

دارم میام

بعد به مائده گفتم :فعلا عزیزم

صبر کن

طوری شده ؟

فوب .....فوب

پیه مائده؟

نمیدونم بطوری بگم راستش من .....اه نمیتونم

با من رودربایستی داری ؟

نه

یه نفس عمیق کشید و گفت

باید حضوری باهات حرف بزنم فیلی مهمه ..... فقط تو را خدا تصمیم عبولانه نگیر ....فراهافظ

#### الو مائده

مائده سریع گوشیه قطع کرد و منو تو خماری حرفی که میفواست بوم بزنه گذاشت

با ذهنی درگیر رفتم پیش مهمونا

با ورودم به سالن پوزفند معنی دار آرشامو دیدم

هتما پیش خودش فکر میکنه من راضی شدم

سلام

زیر تو خمالیای مهلقا و فواهرش نزدیک بود بالا بیارم

با پدر آرشام فقط دست دارم و میفواستم همین کارو با آرشام بکنم که سریع دستمو بوسید و گفت

عزیزم دلم واست تنگ شده بود .....فوش گذشت

افمی کردم و مملک دستمو از بین دستاش بیرون کشیدمو گفتم

#### جای شما فالی

اونقدر درگیر حرفای مائده بودم که اصلا نفهمیدم بحث کی کشیده شد سر مهریه و این حرفا

تا متوجه بحث شدم سریع پا شدم

همه از عکس العمل ناگوانیم تعجب کردند جز آرشام که انگار منتظر همین حرکت بود

راستش فکر کنم الان واسه این حرفا زود باشه

بیتوجه به چشم غره مامان و پشت چشم نازک کردن مهلقا گفتم

منو آرشام فان هنوز به نتیجه نرسیدیم

آرشام با تفریح نگام کرد و پاهاشو رو هم انداخت و گفت

عزیزم دقیقاً بقدر فرصت میفوی تا نتیجه نهایی را بهم بگی  
کثافت منو تو منگنه قرار داد

یه ماه

**زیاده من میخوام هفته دیگه برم آمریکا چندتا کار عقب افتاده دارم که انجام بدم**

فوب وقتی برگشتی

**نه نشد میخوام کارای اقامتتو درست کنم**

بعد بلند شد و نزدیک من اومد

**یه هفته ..... فقط یه هفته وقت دارم**

لعنت به تو ..... لعنت به همتون

فقط سرمو تکون دارم و نشستم

سر شام هم اصلا حرفی نزدم اما آر شام به قدری فوشمال بود که شک کردم نکنه جواب مثبت بهوش دارم  
با رفتن مهمونا سریع به اتاقم رفتم تا قبل از گیر دادنای مامان فودمو به فواب بزنم

\*\*\*

وای میسا تصور کن مثل 98% از رمانایی که فوندم دختره به زور با پسره ازدواج میکنه .... بعد یه مدتی عاشق هم می شنند ولی  
توی روی هم نمیارند چون از اون یکی مطمئن نیستن .... آفرم یه اتفاقی میفته که دختره بر میگردد فونه باباش و پسره میار  
دنبالشو و

با افعم به شقایق که داشت پرت و پرت میگفت نگاه کردم و گفتم

فوب اینا به من چه ربطی داره؟



نگرفتی فوب.... تو هم به زور شورت میدند به آرشام و بعد یه مدتی

استپ..... معلوم هست پی میگی از بس رمان فوندی مفت عیب کرده ..... فاک بر سر من که اومدم پیش

شماها در دو دل

نازنین با بیهوصلگی گفت

پرا آرشامو قبول نمیکنی؟

دوشش ندارم

ببین ملیسا عشق نون و آب نمیاره .... به نظر من

صبر کن بینم نازنین باز پی شده که تو از موضعه عشق و علاقه قبل ازدواج عقب نشینی کردی؟

اشکی که تو پیشاش جمع شد باعث تعجب هممون شد

نمیتونم با بهروز ازدواج کنم

احساس میکنم فیلی بیس

یلدا با صدای نسبتا بلندی گفت

وای نازنین نگو بعد سه سال آشنایی و تصمیم به ازدواج حالا تازه فهمیدی؟

نه ..... الان نفهمیدم ..... شاید یه هفته هم نگزشته بود که فهمیدم اما تا الان فودمو به نفهمی زد

بهروز هنوز تو دنیای بپگیشه آگه باهاش ازدواج کنم تازه باید بپه داری کنم

بعد پیشاشو بوم دوفت و گفت

به فاطر اینه که میگم دنبال عشق نگرد ..... نیست آگه هم باشه اونقدر مسفرس که اسمش عشق نیست

با ناراحتی گفتم

نازی

پسر عمم اومده فاستگاریم میفوام قبول کنم

فقط میمونه بهروز که شماها باید قانعش کنید

پس احساستون بهم

وای شقایق تو را خدا بزار عاقلانه تصمیم بگیرم

آفه اینطوری بهروزو نابود میکنی

فکر کردی واسه پی دارم به شماها میگم کمکم کنید

از جاش بلند شد و از قدم زنون از ما دور شد

سکوت بردی بین ما سه تا تا کم شد

به تنها چیزی که فکر نمیکردم این بود که نازنین و بهروز بعد اون همه لاو ترکوندن بهم نرسند

به ممل قرارم با مائده رسیدم ماشینو که پارک کردم پیاده شدمو رفتم تو کافی شاپ

سلام مائده جونم

مائده در آغوشم کشید و گفت : سلام ملیسا جون چه خبر؟

هیپی سلامتی

دیشب پیکار کردی؟

هیپی یه هفته وقت دارم بهش جواب بدم

جوابت چیه؟

می دونی مائده با اتفاقی که داره پشت سر هم میفته واقعا بین دو راهیم

یعنی ممکنه قبول کنی؟

### بیفیال ...دیشب پی میخواستی بگی؟

سرشو انداخت پایین و گفت :ملیسا ... تو مثل فواهرمی.....به فرا اندازه فواهر نداشتی دوست دارم

میدونم عزیزم منم همینطور

از طرفی متین هم مثل داداشمه بهترین دوستم از بچگیم تا همین الان.. نمیتونم ناراحتیشو ببینم

نمیفوام ببینم داره نابود میشه و به روی خودشم نمیاره

بی اختیار دلم لرزید

مائده واسه متین اتفاقی افتاده؟

پشمای اشکیشو بوم دوفت و گفت

اگه فومید بهت گفتم ...هیپوقت نمیبفشم اما مجبورم ...به فرا مجبورم

پیو بوم بگی.....چون به لبم کردی

ملیسا متین فیلی وقته عاشقت شده .....فودش میگفت نفهمیده دقیقا از کی ....اما از همون اول که دیده تو با همه فرق

داری جذب شده

فندیرم و گفتم

مائده حالت فوبه؟ معلوم هست پی میگی .....جذب من شده اون حتی یه بار دقیق به پهرم نگاه نکرده

گفت بوم.....فودش گفت .....وقتی دیدم فیلی داغونه قسمش دارم بوم بگه پشه ...گفت عاشق شده ...عاشق

همکلاسیشه...گفت یه دفتر شیطونو بازیکوش که از هر فرصتی واسه تعقیبش استفاده میکنه

گفت نمیفواد گناه کنه .....گفت میدونه دنیای فودشو دفتر رویاهاش متفاوته

گفت و گریه کرد...فون گریه کرد متین عزیزترین کسم بود نمیتونستم غمشو بینم فواستم بوم نشونت بره قبول نکرد  
همون روز تو اون کافی شاپ باهاش اومدم تا ازش بگم بوم نشونت بره قبول نکرد اما تو فودت اومدی  
از هول کردنش فهمیدم طرف تویی.....همون جا بود که تازه معنای حرفای متینو فهمیدم تو اصلا تو یه دنیای دیگه بودی  
راه تو با امثال ماها فیلی فرق داشت

نمیدونم بطور شد پیشنهاد مشهد اومد تو قبول کردی اما اونجا منم شیفتت شدم

فهمیدم دنیات اگرچه با ماها متفاوته اما پاکی که تو وجودت بود تو هیچ کدوم از من و امثال من نبود

تو بیفالتتر از این حرفا بودی که عاشق بشی

تو ترمینال وقتی کورس بغلت کرد متین فرد شد

بوم گفت میدونه که هیپی بینتون نیست اما نمیفواد تو را تو بغل کس دیگه ای ببینه اونشب منو رسوند فونشونو و تا صبح تو  
کوچه قدم زد

وقتی اومد فونه گفت هیچ رقمه نمیتونه ازت بگذره

ملیسا تو را خدا با عجله تصمیم بگیر...متینم نابود میشه

اون مغروره....اون.....گریه اش شدت گرفت و من ناباورانه به او نگاه میکردم و حرفاش تو سرم پرخ میفورد

از جا با شدت بلند شدم.....مائده دستمو گرفت و گفت

ملیسا تو رو خدا دربارہ حرفای من چیزی به متین نگو

من بهوش قول داده بودم به هیچکس نگم اما..... دستمو از زیر دستش بیرون کشیدمو و با عجله از کافی شاپ فارغ

شدم

اونقدر شوکه بودم که نفهمیدم بطور به فونه رسیدمو فودمو تو اتاقم بیس کردم

انگار همه فهمیده بودن کاری به کارم نداشته باشند

فقط سوسن میومد و غزامو میاورد و بعدم طرفا را میبرد بیرون

قبول اینکه متین دوستم داشته باشه برام سفت بود

اونقدر ذهنمو درگیر کرده بود که در این بین اصلا یادم رفتم به آرشام فکر کنم

متین آدمی بود که هر دفتری را میتونست فوشبفت کنه و اینکه مطمئن بودم نسبت به اون بی میل هم نیستم

یه جورایی ارزش فوشم میومد اون متفاوت ترین پسری بود که تا حالا دیده بودم

حتی عاشقیشم متفاوت بود یه روزم یه نگاه بد بوم نداشت همش نگاشو از م می دزدید...یه بارم کاری نکرد که متوجه بشم  
دوستم داره

برعکس من همیشه معقوانه ترین عکس العملها را نشون میداد... تصمیم گرفتم اونو وادار به اعتراف کنم

به فونشون زنگ زدم اونقدر آنی تصمیم گرفتم و عمل کردم که باصدای الوگفتن مادرش یهو با فوردم

سلام

سلام شما؟

ای فاک عالم باز من یه کاری با عجله کردم مثل .. تو گل موندم

ملیسا هستم هالتون فوبه؟

وای عزیز دلم فوبی فانمی ...فانواره فوبند؟

ممنون . اونا هم سلام میرسونند...غرض از مزاحمت زنگ زدم بابت دو روزی که مزاحمتون بودم تشکر کنم

قربونت برم گلم... مزاعم پیه... شما مرا امید فانم فیلی خوشالم که مائده دوست فوبی مثل تو داره

ممنون نظر لطفونه... بهر حال ممنون... سلام برسونید... فراهافظ

ملیسا فانم؟

یانم

شما نمیدونید چند روزه مائده و متین پشونه؟

مکثی کردم و گفتم: بطور مگه؟

بپم متین که عین مرغ سرکنده یه لحظه هم تو فونه بند نمیشه... مائده هم که تو فودشه و وقتی بوش میگم پتونه میگه عمه

اگه صبر کنی بهت میگم

آهی کشیدم و گفتم

والا پی عرض کنم... منم مثل شما بی اطلاع امیدوارم مشکلی نباشه

انشالله... گلم بیفشید سر تو را هم درد آورد... سلام برسون... فراهافظ

سریع شماره کورشو گرفتیم

سلام بطوری؟

خوب نیستم

کورش پته

چه میروم

ملیسا باید بینت

باشه گلم

راستی شماره موبایل متینو میفواستم

هونقدر بی هوصله بود که گفت بهت سر میرم با

هتی نرسید واسه پی میفوی

وا دیوانه ..... به یه دقیقه نرسید شماره متینو فرستاد

سریع قبل از اینکه پشیمون بشم شمارش رو گرفتم

**سلام**

سلام آقای ممدی

ملیسا خانم شما یی

یار اون دفعه پای تلفن افتادمو گفتم

نفیر خانم احمدی

قشنگ مشفص بود که داره میفنده

**بله... بله..... خانم احمدی خوب هستید**

ممنون

سکوت کردم اونم ساکت شد و فقط صدای نفساش بود که گوشمو \*نوازش\* میکرد

باید بینمتون

## مشکلی پیش اومده

بله

## کسی و کجا ؟

بعد از ظهر ساعت پنج پارک

## بله حتما

فعلا

گوشیو قطع کردم به این فکر کردم بطور ازش اعتراف بگیرم اصلا با چه رویی  
 یاد مزاحمتای گاه و بیگاهم تو دانشگاه افتادم  
 نمیدونم بطور بود که با وجود اینکه دوستش مثل خودش رفتار میکرد  
 هیپووقت یه کلمه متک هم به هاری نداشتیم و تموم مدت به متین گیر میدادم  
 حالا که فوب فکر میکنم میبینم که منم یه جورایی جزیش شدم  
 تا ساعت 4 انقدر فکر کردم که مغزم باد کرد و سر درد گرفتم  
 رفتم تو آشپزفونه و از سوسن فواستم بهم مسکن بده  
 قرصو با یه لیوان آب انداختم بالا که مامان رسید

پته؟

سلام

سلام

هیپی سرم درد میکنه

فکراتو کردی



هنوز دو روز دیگه وقت دارم ...بای

کجا؟

میرم بیرون به هوایی بنفوره به کلم

پیزی نلغت و منم سریع بییم زدم

\*\*\*

دیرمش نشسته بود رو به نیمکت و دستاشو باز کرده بود و سرشو برده بود بالا و آسمونو نگاه میکرد

نمیدونم چقدر وقت وایساده بودمو نگاش میکردم که سرش به سمتم پرفید فودشو جمع و جور کرد و بلند شد به سمتش رفتم

سلام آقای ممدی

**سلام خانم احمدی**

خوب هستید؟

**ممنون**

مأده جون و مامانتون چطورن؟

**همه خوبند**

داییتون چطوره

پوفی کرد و گفت

**نگید فقط منو کشوندید اینجا تا از حال بقیه خبر دار بشید**

فوب نه.....راستش موضوع اینه که یه چند وقتیه مائده تو خودشه ...هر پی ازش میپرسم پشه هیچی نمیکه....فوب  
میفواستم از شما

نگاشو به پشام دوفت و من دحققا ففه شدم

## مانده مشکلی نداره

شما مطمئنید

## آره

پس چرا اینطوریه

آهی کشید و نگاشو از پشام گرفت و باز داد به آسمون  
ای بمیری...نه ..نه بمیره آرشام که تو هیچ نمی پس نمیدی  
اینطوری فایده نداره

فوب من امروز زنگ زدم به مادرتون تا از ایشون بپرسم که ایشونم گفتند هم شما و هم مائده چون تازگیایه طوریتون هست  
از جاش بلند شد و گفت

## من میرم دوتا ذرت مکزیکی بگیرم الان میام

فهمیدم که میفواد تنها باشه برا همین چیزی نگفتمو اون ازم دور شد  
موبایلم زنگ خورد

الو

از الو گفتن با نازشش فهمیدم آتوساست

به سلام آتوسا فانوم پارسال دوست امسال آشنا

سلام ملیسا چون فوبی مامان فوبه؟

## ممنون

الان کبایی؟

## بیرونم

میشه قرار بذاریم بینمت؟

## نه اصلا وقت ندارم

کی هوصله دیدن روی نفس این یکپو داره  
یه چند دقیقه ای پرت و پرت گفت و بعد گفت

ملیسا تو واقعا قصد داری ازدواج کنی؟

## آهان الان رفتی سر اصل مطلب

فوب... فوب... من میدونم تو آرشام دوست نداری ولی من عاشق  
وسط حرفش پریدم و با بدجنسی گفتم

## کی گفته من دوشش ندارم

مراقب دو سه روزی حال آتوسا را بگیرم بد نیست  
آتوسا با بغض گفت  
من عاشقشم

فوب باشی... من و آرشام واسه هم میمیریمو  
با صدای افتادن پیزی کنارم سرمو بالا گرفتم

متین و با دو تا ذرت مکزیکی پفش زمین دیدم  
نگاه اندوه گینشو تو پیشام دوفت

صدای گریه آتوسا باعث شد به خودم پیامو سریع گوشیدو قطع کنم

متین من

خانم احمدی...میفواستم بهتون بگم سرتون تو کار خودتون باشه و کاری به غمگین بودن و منو مائده نداشته باشید-

دو قدم عقب رفتم و ادامه داد امیدوارم فوشبفت باشید فداهافظ

اشکم بی اختیار در اومد اونقدر سریع رفتم که اصلا نفهمیدم از کدوم طرف رفتم

فک بر سرم اومدم یعنی حال آتوسا را بگیرم بدبخت خودم تو پر خودم لعنت بعت آرشام که سایه نصبت همش رو زندگیمه تنهاگزینه ای که برا جمع کردن گنده کاریم به ذهنم میرسید مائده بود سریع باهاش تماس گرفتمو هرچی پیش اومده بود و گفتم

اونم دوتا فحش بادم کرد که چرا بچه بازیو کنار نمیزارم و از این حرفا

بعدم گفت نکنه گلم پیش داداشش گیر کرده که منم با اعتماد به نفس گفتم

به هر حال آدم باید همه کیس ها رو ببینه و بعد تصمیم بگیره

بیا نپایی

نه لباس گرم پوشیدم

واقعا من موندم..متین اون زبون دراز تو ندیدو عاشقت شد

عزیزم تو مو مبینی پسرا پیش مو

وای ملیسا امروز اعتماد به نفست پسبیده به سقف

چه کنم عزیزم واقع بین شدم

•  
اوهو کم آوردم فوبه

اون که از اولش مشفص بود

فدایا از دست این دفتر

آره دیگه قدر گل بلبیل بدانند

آکی بابا قطع میکنی گل فانم تا من زنگ بزوم به اون داداش بدبختمو روشنش کنم

باشه منتظر فبرتم

تصمیم گرفتم یه سری به کورش بزوم اس دادم کبابی

جواب داد فونه